بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 22**

۰۵/ ۰۸/ ۸۸ اعتبارات ماهیت و تحلیل رابطه لابشرط مقسمی و لابشرط قسمی

**مطلق ومقید**

**اعتبارات ماهیت و تحلیل رابطه لابشرط مقسمی و لابشرط قسمی**

به تناسب بحث از موضوع له اسمای اجناس، بحث اعتبارات ماهیت را مطرح کردیم. در اعتبارات ماهیت، برای ماهیت، سه اعتبار بشرط شیء، بشرط لا و لابشرط ذکر شده است. در قبال لابشرط قسمی، لابشرط مقسمی هم مطرح شده است. بحثی که اینجا هست تفاوت این دوست و این که مقسم بودن لابشرط مقسمی چگونه تحلیل می شود؟

به این تناسب به طور کلی اشاره ای می کنیم به بحث از رابطه کلی و جامع با افرادش. برای جامع دو وجود، متصور است: یک وجود خارجی و دیگری وجود ذهنی. تحقق خارجی جامع در ضمن افراد است و وجود مستقل ندارد، ولی تحقق ذهنی آن، با یک مفهوم مستقل است. و از این جهت که در خارج در ضمن افراد محقق می شود، جامع بر افراد به نحو حمل شایع صناعی ( که ملاک در آن اتحاد در وجود خارجی است ) حمل می شود؛ مانند زید انسانُ و بکر انسانٌ. در عین حال در عالم مفهومیت، مفهوم انسان غیر از مفهوم زید و بکر است. یک تحقق مستقل از افراد دارد.

همین رابطه بین لابشرط قسمی و لابشرط مقسمی وجود دارد. آنچه این رابطه را با دشواری مواجه کرده است، این است که خارج و ذهن لابشرط مقسمی هر دو، ذهن است. تحقق مصداقی و مفهومی آن در ذهن است. وجود عینی لابشرط مقسمی، مرتبه ای از ذهن است که مرتبه معقول اولی است که به صورت سه اعتبار تحقق پیدا می کند و به همین اعتبار تقسیم می شود. ولی وجود ذهنی دیگری دارد که در مرتبه معقول ثانوی است. در مرتبه تحقق خارجی، با لابشرط قسمی اتحاد دارد و بر همدیگر حمل می شوند. همچنان که در این مرحله لابشرط مقسمی، با بشرط شیء و بشرط لا هم اتحاد دارد. ولی به اعتبار مفهوم ذهنی که در نظر بگیریم، لابشرط مقسمی مفهوم مستقلی دارد، مانند سایر مفاهیم که به نحو جامع بین افراد هستند که وجود ذهنی آنها از افراد مستقل است. لذا لابشرط مقسمی از خارج از ذهن حکایت نمی کند، بلکه از معقولات اولی حکایت می کند.

اینجا این سوال مطرح است که در مرتبه معقول اولی، غیر از سه قسم یاد شده ( اعتبارات ثلاث )، آیا قسم دیگری هم تصویر دارد یا خیر؟

**انحصار و عدم انحصار اعتبارات ماهیت به اعتبارات ثلاث**

به عنوان مقدمه باید عرض کنیم هر سه اعتبار در ماهیت، گونه ای دیگر از اعتبار در مورد آنها مطرح است و آن این که اینها گاهی به نحو وجود ساری و مطلق وجود ملاحظه می شوند و گاهی به نحو صرف الوجود. یعنی گاهی انسان را حاکی از تک تک افراد می گیریم و گاهی به نحو صرف وجود؛ مثل این که گفته شود: جاء انسانٌ . البته لحاظ به نحو صرف الوجود ممکن است تعین خارجی داشته باشد، مانند مثال مذکور یا تعین نداشته باشد، مانند جئنی بانسان ( امتثال است که متعلق تکلیف را معین می کند و الا متعلق تکلیف فی نفسه نامتعین است ). در واقع گاهی این مفهوم یک لواحقی به آن ضمیمه می شود که قالب مفهومی خاصی پیدا می کند. حال این که دال بر آنها چیست ( که مثلا تنوین است یا اطلاق مقامی یا تناسب حکم و موضوع یا ... ) ، از محل بحث فعلی ما خارج است.

**ملاحظه مفهوم به نحو مطلق وجود یا به نحو صرف الوجود**

در مورد ماهیت بشرط شیء یا بشرط لا هم جاری است. مفهوم کلی به هر حال مجرای این ملاحظات است؛ بنابراین این ملاحظات در عرض اعتبارات ثلاث نیست، بلکه هر سه اعتبار می توانند این گونه لحاظ شوند. ما در اینجا از اعتبار دیگری سخن می گوییم که در کنار این سه اعتبار بتوانیم آنها را ملاحظه کنیم و از سنخ معقول اولی باشد که حاکی از خارج باشد.

به نظر می شود که می توان این چنین معقولی را تصور کرد. در کلمات مرحوم آقای خویی هم اشاره شده است. البته ممکن است تبیین ایشان با عرض ما متفاوت باشد، اگر چه ظاهرا اصل مطلب یکی است. به هر حال به نظر می رسد که می توان مفهوم انسان را این گونه ملاحظه کرد که انسان چه متصف به علم باشد و چه متصف به علم نباشد. به طوری که تصریح کنیم که به متصف بودن یا نبودن به علم نظری نداریم و هر دو برای لاحظ یکسان است. در اینجا اتصاف و عدم اتصاف، امری خارجی است. اتصاف به علم یا لاعلم در خارج است.

شهید صدر در اشکال به کلام مرحوم آقای خویی از جمله این احتمال را طرح کرده اند که ما انسانی را ملاحظه می کنیم که نه مقید به علم است و نه مقید به عدم علم. و بر این احتمال اشکال می کنند که چنین مفهومی معقول ثانی است؛ چون تقید به علم و عدم تقید، وصف مفاهیم است نه وجودات خارجی. عرض ما این گونه نیست. ما اتصاف و عدم اتصاف انسان را به صفت علم در نظر می گیریم که وصف وجود خارجی است؛ لذا چنین مفهومی که در آن این مفهوم هم نسبت به افراد متصف به علم و هم نسبت به افراد غیر متصف به علم شمول دارد، معقول اولی می باشد، حال از این مفهوم با هر لفظی یاد شود؛ مانند "الانسان سواء کان متصفا بالعلم ام لا" یا "الانسان المتصف بالعلم او غیر المتصف به".

به نظر می رسد که این یک معنای جدیدی است و در مرتبه معقول اولی است نه ثانی. ولی به نظر می رسد که این تصویر، در واقع چیزی نیست جز افزودن قید عموم به مفهوم لابشرط قسمی. مفاهیمی که لحاظ می کنیم، گاهی از یک شیء حکایت می کند و گاهی از دو شیء. انسان عالم ( با صرف نظر کردن از این که یک مفهوم کلی است )، از حصه انسان عالم حکایت می کند و همین طور انسان لاعالم. محکی هر کدام یک حصه مشخصی است. ولی محکی انسان، تعین ندارد و متعدد است؛ هم حصه انسان عالم، محکی آن است و هم انسان لاعالم. به هر حال هر دو انسان هستند. انسان به خصوص هیچ حصه ای اشاره می کند. انسان یک نوع عمومیتی دارد.

در اینجا گاهی عمومیت مفهوم را به نحو معنای حرفی در آن لحاظ می کنیم و گاهی لحاظ نمی کنیم. مرحوم آخوند در اینجا بیانی دارند که مورد اشکال قرار گرفته است. ایشان می فرمایند اگر انسان مقید به قید ارسال و شمول و عموم ( و لو عموم بدلی ) باشد، این بر خارج منطبق نمی شود؛ چون کلی عقلی و معقول ثانی می شود که مصادیق آن صرفا در عالم ذهن تحقق دارد.

آقایان در جواب گفته اند که کلیت به نحو معنای حرفی و به نحو آلیت لحاظ می شود و به همین جهت بر خارج هم قابل انطباق است.

توضیح این قضیه با ملاحظه مفهومی که از اسم جنس و ادوات شرط ترکیب شده است، روشن می شود؛ مثلا وقتی گفته می شود "همه انسان ها" ، این مفهوم از چه چیزی حکایت می کند؟ درست است که در آن عموم هست، ولی به خود عموم لحاظ مستقلی تعلق نمی گیرد؛ مانند "همه انسان ها عالمند" یا "هر انسانی عالم است". عالمیت، یک وصف خارجی است. مفهوم انسان را اگر با ادوات عموم که یک مفهوم حرفی است، اگر ترکیب کنیم، یک مفهوم دیگری ساخته می شود به نام همه انسان ها یا هر انسان. در اینجا شبیه همان است، البته دقیقا مثل هم نیستند، چون گاهی عموم انسان را نسبت به جمیع افراد لحاظ می کنیم که در این صورت از ادوات عموم استفاده می شود تا بیان شود که خصوصیات فردیه دخالت ندارد. و گاه عدم دخالت صنف خاص را لحاظ می کنیم و می گوییم این انسان چه عالم باشد و چه نباشد. عالمیت و عدم عالمیت انسان را به دو صنف تقسیم می کند. افراد. ما می خواهیم بگوییم انسان را به گونه ای ملاحظه کرده ایم که خصوصیات صنفیه در آن تاثیر ندارد.

این ملاحظه انسان به نحو عموم است؛ یعنی یک مفهومی از سنخ مفهوم حرفی عموم را به انسان اضافه کردیم. ولی این تصور لابشرط قسمی نیست. این لحاظ جدید به این معناست که ارسال مفهوم را همراه با آن لحاظ کنیم. البته اگر کسی اسم این تصور را لابشرط قسمی بگذارد بحثی نیست. ولی ظاهرا مراد از لابشرط قسمی این تصور نیست.

آقایان تعبیری دارند که اطلاق از نوع رفض القیود است نه جمع القیود. تصور اخیر شبیه تصور جمع القیود است که حکم مال حصه خاصی نیست و در همه حصص هست؛ حال چه به نحو عموم شمولی یا بدلی. ما با این مفهوم، شمولی بودن حکم را نسبت به جمیع حصص ملاحظه می کنیم؛ چه به نحو استیعابی و چه به نحو بدلی.

**تذکر یک نکته**

مرحوم آقای خویی در اجود التقریرات اعتبارات مختلف را نسبت به یک وصف خاص در نظر نمی گیرند، بلکه ماهیت را نسبت به امور خارج از ذات ماهیت ملاحظه می کنند. در کلمات سایرین مانند مرحوم اصفهانی، شهید صدر و مظفر اعتبارات ثلاث نسبت به یک وصف خاص ملاحظه شده است. لذا ممکن است مفهوم نسبت به یک وصف بشرط شیء باشد و نسبت به وصف دیگر لابشرط است. به نظر می رسد که در بحث از موضوع له اسم جنس بهتر است اعتبارات ثلاث به نحو مطلق ملاحظه شود، ولی برای روشن شدن خود معنای اعتبارات ثلاث، ملاحظه ماهیت نسبت به هر وصف خاص بهتر است.

در تحلیل حقیقت اطلاق، ملاحظه اعتبارات ثلاث نسبت به یک وصف خاص مناسب تر است. این نکته، نکته ای است شکلی و به جوهره بحث ما ربطی ندارد.

به هر حال مراد از لابشرط قسمی ظاهرا همان امری است که که شهید صدر و دیگران مطرح کرده اند که لابشرط قسمی مفهومی تک جزیی است، بدون این که همراه آن چیز دیگری لحاظ شود.

**توضیح درباره اعتبارات ثلاث**

یک ابهام عجیبی در این بحث است که سه نحو اعتبار کردن به چه معناست؟ آنچه به ذهن می رسد این است که در ارتباط با انسان و عالم سه مفهوم ممکن است در ذهن ما محقق شود نه یک مفهوم واحد است که می شود به سه شکل به آن نگریست. اعتبارات ثلاث یعنی ثلاثۀ مفاهیم فی الذهن؛ انسان عالم (مفهوم دو جزیی )، غیر عالم (مفهوم سه جزیی ) و انسان (مفهوم بسیط و تک جزیی).

مرحوم آقای خویی لابشرط قسمی را مفهوم انسان با ملاحظه عمومیت مفهوم نسبت به جمیع حصص انسان دانسته اند.ایشان نتیجه می گیرند که لابشرط قسمی فانی بالفعل در جمیع افراد است به خلاف کلی طبیعی که صلاحیت فنا دارد. ترتب این نتیجه بر فرمایش ایشان کاملا صحیح است.

البته شهید صدر تصور دیگری از لابشرط قسمی دارد و آن مفهوم انسان بدون ملاحظه مفهوم دیگری در کنار آن است. ظاهرا این تصور برای اصطلاح لابشرط به تصور علمای اصولی نزدیک تر است.

شهید صدر اصل تصور اعتبار دیگری غیر از اعتبارا ثلاث را انکار می کند، ولی این انکار به نظر ناتمام می آید. آری اعتبار مرحوم آقای خویی چیزی جز اشراب مفهوم کلیت از جهت اصناف در مفهوم انسان نیست و روشن است که چنین مفهومی موضوع له اسمای اجناس نیست.

به هر حال به نظر ما تصور مرحوم آقای خویی از لابشرط قسمی، تصوری است قابل قبول و از سنخ معقول اولی هم هست، ولی گویا خلاف اصطلاح متعارف باشد.